

بررسی تأثیر حضور امنیتی آمریکا و چین در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

میرابراهیم صدیق بطحائی^۱، محسن صبری^۲

چکیده

این مقاله به بررسی حضور امنیتی آمریکا و چین در ژئوپلیتیک خلیج فارس می‌پردازد و پس از بررسی رویکردهای این دو کشور در این حوزه، تأثیر آن را بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بررسی می‌نماید. بر این اساس سؤال اصلی این است، حضور امنیتی چین و آمریکا در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس چه تأثیری بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران دارد؟

پاسخ موقت این است که، حضور امنیتی چین و آمریکا در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس از طریق دخالت در ترتیبات امنیتی منطقه و حضور در منطقه، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را با تهدیدها و چالش‌هایی به صورت مستقیم روبرو ساخته است.

طبق این فرضیه رویکرد ایالات متحده در حوزه خلیج فارس بیشتر نظامی و دخالت در ترتیبات امنیتی، سیاسی و اقتصادی منطقه است؛ در حالی که چین بیشتر در پی حفظ امنیت انرژی برای حفظ و ارتقای رشد اقتصادی خود می‌باشد. این دو رویکرد در ابعاد مختلف بر امنیت ملی ایران تأثیر می‌گذارد و امنیت ملی ایران را بسیار در معرض تهدید قرار می‌دهد. به دلیل اینکه حضور این دو کشور در محیط امنیتی مستقیم ایران صورت می‌گیرد تأثیر منفی این حضور بر امنیت ملی ایران به صورت مستقیم است. چنین مسئله‌ای به دلیل اینکه کشورهای حوزه خلیج فارس را ترغیب به بازی با حاصل جمع جبری صفر می‌کند و همچنین موازنه قوا را در این منطقه دامن می‌زند به طور کلی تأثیر منفی بر امنیت کل منطقه می‌گذارد، در صورتی که امنیت ملی ایران از طریق نبود بازیگران فرامنطقه‌ای در ژئوپلیتیک خلیج فارس ارتقاء می‌یابد.

کلیدواژگان: ایران، ایالات متحده آمریکا، چین، ژئوپلیتیک خلیج فارس، امنیت ملی.

۱- عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایلام، e.seddigh@gmail.com

۲- نویسنده مسئول: کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، mohsen.political@yahoo.com

مقدمه و طرح مسئله^۱

منطقه خلیج فارس در گذشته و حال یکی از محورهای استراتژیکی در جهان بوده و بر تحولات نظام بین‌الملل تأثیرات جدی داشته است. در واقع منطقه خاورمیانه به طور عام و منطقه خلیج فارس به طور خاص همواره به عنوان یکی از مناطق مهم نظام بین‌الملل، ضمن برخورداری از جایگاهی ویژه در عرصه ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک جهان، مورد توجه ویژه قدرت‌های بزرگ بوده است. در طول چهار دهه گذشته آمریکا اصلی‌ترین بازیگر و قدرت فرمانطقه‌ای تأثیرگذار بر روندهای امنیتی خلیج فارس بوده و طرح‌های امنیتی مختلفی را برای این منطقه برنامه‌ریزی و اجرا کرده است. پس از ۱۱ سپتامبر ایالات متحده اهداف امنیتی خود در منطقه خلیج فارس گسترش داد. مبارزه با تروریسم، حضور نظامی گسترده در منطقه، دستیابی و تأمین ثبات امنیت انرژی، بسط هژمونی، مبارزه با مخالفان از جمله ایران از طریق حضور دائمی در منطقه و غیره، بخشی از اهداف امنیتی آمریکا می‌باشد که از طریق گسترش همکاری‌های امنیتی خود با کشورهای حوزه خلیج فارس جستجو می‌نماید. ایالات متحده علاوه بر تعامل امنیتی مستقیم با کشورهای این منطقه، از طریق سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) نیز درصدد تغییر معادلات امنیتی خلیج فارس به نفع خود می‌باشد. از سوی دیگر کشور چین با رشد اقتصادی بالا و انگیزه‌های حیرت‌انگیز جهت دستیابی به نقش‌آفرینی بیشتر در تحولات جهانی است. کشور چین از یکسو به امنیت و ثبات انرژی در منطقه خلیج فارس می‌اندیشد و از سوی دیگر به دنبال افزایش نفوذ و همکاری با کشورهای حوزه خلیج فارس در زمینه امنیتی است. چین اهداف درازمدتی را در منطقه برای خود ترسیم نموده است که امیدوار است از طریق همکاری‌های امنیتی با کشورهای منطقه و گسترش نفوذ بر ترتیبات امنیتی، به این اهداف دست یابد. پیش بینی می‌شود چین نیز همچون ایالات متحده علاوه بر حضور مستقیم، از طریق سازمان منطقه‌ای شانگهای و افزایش تعاملات این سازمان با کشورهای منطقه بر نفوذ امنیتی خود بیفزاید.

به هر حال امروزه امنیت در خلیج فارس به ابعاد بین‌المللی گسترش یافته است که هفتمین نشست امنیتی منامه (۲۰۱۰) نیز حاکی از این امر است. راه‌های مختلفی جهت ثبات امنیت در این منطقه پیشنهاد می‌گردد که صحنه تقابل این دیدگاه‌هاست. گروهی از کشورهای حوزه خلیج فارس با اتکاء به توانمندی‌های جمعی، بومی‌سازی امنیت را مناسب‌ترین راه برای بازگشت ثبات و آرامش منطقه می‌دانستند. جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان همسایه بالادستی خلیج فارس، یکی از موافقان با این دیدگاه می‌باشد. جمهوری اسلامی ایران حضور قدرت‌های فرمانطقه‌ای و تأثیرگذار و مخالف

1- Statement of problem

امنیت ملی خود ارزیابی می‌کند. بنابراین در پژوهش فوق همکاری های امنیتی چین و ایالات متحده در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس و نفوذ آنان در ترتیبات امنیتی منطقه در مقابل امنیت ملی ایران ارزیابی می‌گردد. محدوده زمانی پژوهش، سال‌های پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را شامل می‌گردد؛ و محدوده مکانی آن شامل کشورهای چین، ایالات متحده آمریکا، کشورهای واقع در ژئوپلیتیک خلیج فارس و ایران را شامل می‌گردد.

بر اساس طرح مسئله، پرسش اصلی این است، حضور امنیتی چین و آمریکا در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس چه تأثیری بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران دارد؟

پاسخ موقت به پرسش حاضر این می‌باشد که، حضور امنیتی چین و آمریکا در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس از طریق دخالت در ترتیبات امنیتی منطقه و حضور در منطقه، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را با تهدیدها و چالش‌هایی به صورت مستقیم روبرو ساخته است.

بر این اساس حضور امنیتی چین و آمریکا در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس متغیر مستقل مقاله پیشرو می‌باشد که تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به عنوان متغیر وابسته مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر دو متغیر فوق، ساختار نظام بین‌الملل به عنوان متغیر کنترل، شدت و ضعف تأثیرگذاری متغیر مستقل بر وابسته را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

همچنین روش تحقیق در این مقاله به صورت توصیفی - تحلیلی خواهد بود و همچنین نگارنده از طریق منابع کتابخانه‌ای و استفاده از اسناد تاریخی و منابع اینترنتی و همچنین مصاحبه با صاحب‌نظران و متخصصان در امور مسائل چین و آمریکا و مسائل مربوط به محیط امنیتی ایران به گردآوری اطلاعات پرداخته است.

(۱) چارچوب تئوریک ظهور قدرت‌های بزرگ

از نگاهی تئوریک، نظریه‌پردازان نحلّه واقع‌گرایی ساختاری بیشترین توجه را به بحث ظهور و افول قدرت‌های بزرگ داشته‌اند و از همین رو بخش اعظم ادبیات این حوزه متعلق به آنان است. این رویکرد دو نماینده شاخص دارد که در ادامه رویکرد آنان را به ظهور و افول قدرت‌های بزرگ و نیز آینده چین به عنوان قدرتی در حال ظهور مورد بررسی قرار می‌دهیم.

شاخص‌ترین نماینده واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز^۱ است. نظریه سیاست بین‌الملل والتز بر محور موازنه قدرت صورت‌بندی شده است. اهمیت موازنه قدرت در این نظریه به حدی است که والتز آن

۱- Kenneth Waltz؛ استاد سابق علوم سیاسی دانشگاه‌های برکلی، سوارتمور "Swarthmore" و براندیس "Brandeis"؛ استاد کنونی علوم سیاسی دانشگاه کلمبیا.

را موجد بازتولید آنارشی می‌داند. از منظر والتز توزیع قدرت با توزیع امنیت نسبت مستقیمی دارد و از همین رو دولت‌ها به توزیع قدرت حساس بوده و همواره تلاش دارند آن را متوازن نگاه دارند تا احساس امنیت داشته باشند. به بیان دیگر از منظر والتز دولت‌ها به هر تغییری که در توزیع کلی قدرت که تهدیدی علیه بقای آنان ایجاد کند واکنش موازنه‌گرانه‌ای نشان می‌دهند. نکته مهمی که در نظریه والتز باید به آن توجه کرد آنکه موازنه قدرت در نظام بین‌الملل پیامد ناخواسته تلاش دولت‌ها برای بازیابی احساس امنیت است (چگینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۴۳).

مرشایمر^۱ هم مانند والتز مدعی ارائه نظریه‌ای ساختاری در باب سیاست بین‌الملل است، اما رویکرد متفاوتی را بنیان می‌نهد. او گرچه می‌پذیرد که همه دولت‌ها در نظام آنارشیک بین‌المللی در پی بقا هستند، اما بر خلاف والتز این بازیگران را هژمونی طلب می‌داند. از منظر مرشایمر ویژگی هر سیستم آنارشیکی نامنی مزمن و ترس است و دولت‌ها به عنوان بازیگران عقلانی در چنین سیستمی در پی حداکثرسازی قدرت خود و نیل به موقعیت هژمون بر می‌آیند. از منظر وی هژمون دولتی است که به قدری قدرتمند است که بر تمام دولت‌های دیگر سیستم تسلط دارد. او سپس طیفی از استراتژی‌هایی را که دولت‌ها برای تثبیت موازنه مطلوب خود یا جلوگیری از تثبیت موازنه مضر به حال خود اتخاذ می‌کنند بر می‌شمارد.

اندرو هورل چهار ویژگی مشترک را در باب یک قدرت در حال ظهور ذکر کرده است که سیاست‌هایش را بر مبنای این ویژگی‌ها دنبال می‌نماید. (۱) قدرت‌های در حال ظهور علاوه بر رشد اقتصادی، به صورت بالقوه، درجه‌ای از قدرت سیاسی و نظامی را دارا هستند که به آنها به صورت نسبی توانایی حفظ انسجام داخلی و تجدیدنظر در نظم بین‌المللی را می‌دهد. (۲) قدرت‌های در حال ظهور اشتیاق دارند تا بر نقش مؤثر خود در مسائل جهانی بیفزایند که ایفای نقش بیشتر در نهادها و سازمان‌های بین‌المللی از آن جمله است. (۳) کشوری به عنوان قدرت در حال ظهور به حساب می‌آید که روابط عمیقی را با سایر قدرت‌ها به صورت دوجانبه و در قالب نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی تعقیب کند. (۴) قدرت‌های در حال ظهور به صورت کامل به عضویت در نظم پس از ۱۹۴۵ در نمی‌آیند و علت آن این است که در پی منافع استراتژیک و ملی خود هستند (Hurrel, 2006: 12).

همچنین اندرو هارت و بورس جونز^۲ در قامت معتقدان به رئالیسم نئوکلاسیک در مقاله خود آورده‌اند؛ در حوزه سیاست خارجی سه عامل کلیدی به تبیین نحوه رفتاری و تأثیرگذاری قدرت‌های در حال ظهور کمک می‌کند: نخست، قدرت‌های در حال ظهور همبستگی‌های سیاسی و اقتصادی دوجانبه خود را با دولت‌هایی که در نظام بین‌الملل موجود از آنها با عنوان دولت‌های شکننده یا

1- John Mearsheimer

2- Andrew F. Hart & Bruce D. Jones

سرکش^۱ یاد می‌شود، حفظ و تقویت می‌کنند. دوم، تأثیرگذاری این کشورها به سبب عدم اتحاد میان کشورهای غربی در مسائل جهانی افزایش می‌یابد؛ سوم، قدرت‌های در حال ظهور می‌توانند به دلیل نزدیکی‌های رفتاری خود در نهادهای چندجانبه بیش از توان و منابع واقعی در دست خود، مؤثر و تأثیرگذار واقع شوند (Hart and Jones, 2010: 74-76).

بر این اساس نگارندگان معتقدند ایالات متحده آمریکا دست کم تا سال ۲۰۵۰ در قامت یک قدرت بزرگ خواهد ماند و در سوی دیگر چین طبق تئوری‌های ارائه شده توانایی تبدیل شدن به قدرتی در حال ظهور را خواهد داشت. این تبدیل الزاماً و مشخصاً چارچوب رفتاری خاصی را به این کشور تحمیل می‌نماید که در رفتار خود در نظام بین‌الملل به کار خواهد بست. هنری کسینجر در جدیدترین کتاب خود معتقد است؛ بسیاری از چینی‌ها کشورشان را به عنوان یکی از قربانیان صد سال شرمساری و تحقیر توسط غرب و دیگر قدرت‌های بزرگ به ویژه ژاپن می‌دانند. این ماجرای قربانی بودن حساسیت شدیدی را نسبت به تهدیدات قدرت‌های خارجی و به ویژه تجاوز (حقیقی یا ادراکی) به حاکمیت آنها به وجود می‌آورد (Kissinger, 2011: 189). بدین ترتیب رفتار بین-المللی چین با اولویت‌های بلندمدت دیپلماتیک شامل حمایت از حاکمیت و تمامیت ارضی، ارتقای توسعه اقتصادی و ایجاد جایگاه و حیثیت بین‌المللی معرفی می‌شود. این سه اولویت در مجموع سیاست خارجی و امنیتی چین را از زمان شکل‌گیری جمهوری خلق چین در ۱۹۴۹ تاکنون تشکیل می‌دهند. در عین حال، آشکار سازی این سه اولویت استراتژیک و تأکیدات نسبی رهبران این کشور در سی سال گذشته بر این اولویت‌ها متفاوت بوده است (Medeiros, 2009: 44-52).

چین به عنوان پر جمعیت‌ترین کشور جهان، بعد از ایالات متحده آمریکا دومین مصرف‌کننده بزرگ نفت خام در جهان محسوب می‌شود. با افزایش رو به رشد تقاضا و واردات نفت از سوی چین سبب شده است، این کشور به یکی از عناصر مهم و تأثیرگذار در بازار جهانی نفت تبدیل شود. به طوری که این کشور در سال ۲۰۰۳ با پشت سر گذاشتن ژاپن به دومین کشور بزرگ مصرف‌کننده نفت در جهان تبدیل گردیده است.

میزان رشد اقتصادی چین در سال ۲۰۰۸، ۹/۹ درصد بوده و در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ نیز با اندکی کاهش، باز هم رشد بالای ۹ درصد حفظ گردید. از این رو، رشد سریع اقتصادی چین و ادامه گسترش تولیدات صنعتی آن، تقاضا برای انرژی و مواد خام را سخت افزایش داده است. با توجه به رشد اقتصادی حال حاضر چین و در این شرایط جدید حاکم بر نظام بین‌الملل، رقابت بر سر کنترل منابع قدرت و بازارهای اقتصادی میان قطب‌های اقتصادی مطرح جهان تشدید گردیده

1- Fragile or Rogue States

است. به اعتقاد جفری هارت^۱، قدرت را می‌توان با استناد به سه شاخص، مشاهده و اندازه‌گیری کرد: (۱) کنترل بر منابع؛ (۲) کنترل بر بازیگران؛ و (۳) کنترل بر حوادث و نتایج (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۸: ۱۵۳). بنابراین کنترل بر منابع، کنترل بر بازیگران را در پی دارد و کسی که بازیگران را کنترل کند نتایج بازی را تعیین می‌کند.

مصرف شدیداً رو به تزاید انرژی چین و اجبار به تأمین آن از منابع خارجی از یک سو و نگرانی‌های جدی این کشور پیرامون «امنیت انرژی»، باعث شده تا چین استراتژی متنوع‌سازی منابع انرژی را در دستور کار خود قرار دهد. بر مبنای این استراتژی، چین تقریباً در سراسر جهان در جست و جوی منابع انرژی برآمده است. خلیج‌فارس، آفریقا، روسیه و آسیای مرکزی کانون‌های اصلی اعمال این استراتژی به شمار می‌آیند.

جان مرشایمر دو سناریوی خود را بر پایهٔ تداوم یا عدم تداوم رشد اقتصادی چین در آیندهٔ قابل پیش‌بینی ارائه می‌دهد:

۱- در صورت متوقف شدن روند رشد اقتصادی چین، این کشور قابلیت تبدیل شدن به یک هژمون بالقوه را نخواهد داشت.

۲- اگر رشد اقتصادی چین تداوم یابد، این کشور به عنوان یک هژمون بالقوه ظهور خواهد یافت و نظام چندقطبی موجود در برخی مناطق به وبژه در شمال شرق آسیا، نامتوازن خواهد شد (مرشایمر، ۱۳۸۹: ۴۲۳).

با این اوصاف باید اذعان داشت که از نظر چین اصلی‌ترین علت حضور نظامی آمریکا در روند معادلات نظامی-امنیتی آسیا و اقیانوس آرام، مهار کردن چین به عنوان یک بازیگر مهم در معادلات منطقه‌ای است. این دیدگاه چین، بخشی از سیاست کلان پکن درباره نظم جدید بین‌المللی به شمار می‌رود. زیرا چین معتقد است نظام بین‌المللی مطلوب همان نظام چندقطبی است که با نظام بین‌المللی مورد نظر آمریکا نه تنها متفاوت بلکه در تعارض است. نخبگان چین معتقدند، کنترل و مهار کردن چین در نظام امنیتی شرق آسیا، بخشی از راهبرد کلان نظام تک قطبی دل-خواه آمریکا است. در همین ارتباط ژنرال‌های ارتش خلق چین نیز معتقدند، آمریکا با تلاش در جهت تغییر محیط امنیتی شرق آسیا درصدد جذب و هضم کره شمالی، جلوگیری از قدرت روسیه و تشکیل نظام امنیتی منطقه‌ای با محوریت خود و یا مشارکت ژاپن، کره جنوبی، تایلند، فیلیپین و تایوان است. به طور قطع، چینی‌ها از روندی که از آن به شبیه‌سازی مدل امنیتی خلیج فارس در شرق آسیا تعبیر می‌شود، نگران خواهند بود. بنابراین مقامات چینی بسیار تمایل دارند که آمریکایی‌ها را از محیط امنیتی مستقیم خود دور سازند. بر این اساس چینی‌ها به دنبال چینش

1- Jeffery Hart

استراتژی کارآمد هستند تا آمریکا در محیط امنیتی دیگر به غیر از شرق آسیا حضور داشته باشد. چینی‌ها بسیار به این امر واقفاند که خلیج فارس بسیار نقش کلیدی در آینده راهبردی مناسبات بین‌المللی، هم برای ایالات متحده و هم برای چین ایفا خواهد نمود، به همین خاطر در این منطقه رفتار پراحتیاطی را پیشه کرده‌اند. به نظر نگارندگان چینی‌ها حاضر به این قمار نیستند که در ازای عدم حضور آمریکا در شرق آسیا، شاهرگ و کنترل تمام و کمال منطقه خلیج فارس را به آنان واگذار کنند^۱.

۲) گرایش‌های نظامی‌گری در منطقه خلیج فارس

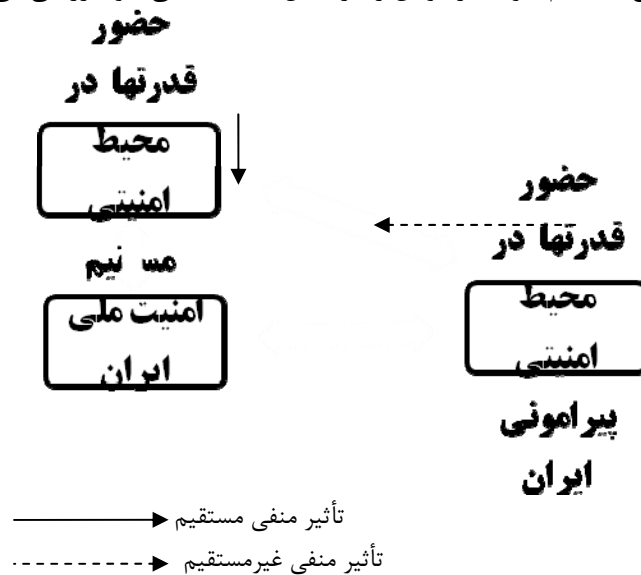
ژئوپلیتیک، ژئواستراتژی و ژئواکونومیک خاص خلیج فارس این منطقه را به یک منطقه ویژه تبدیل نموده است که همواره در کانون توجه قدرت‌ها قرار داشته است. بی‌تردید با پایان نظم سیستم دو قطبی (که عمده توجه را معطوف به اروپا می‌کرد)، سیستم جدید، فصل نوینی از اهمیت مناطق جهان را عرضه داشت. ژان ژاک شرایبر نیز در کتاب تکاپوی جهان معتقد است که تسلط بر خلیج فارس مقدمه تسلط بر جهان است (یونسیان، ۱۳۸۴: ۹۲).

به طور کلی باید گفت که ویژگی‌های ساخت قدرت و سیاست در کل منطقه خاورمیانه به گونه‌ای است که همواره درجه‌ای از رقابت‌ها اعم از سازنده و یا غیرسازنده در بین بازیگران اصلی منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای وجود خواهد داشت. در گذشته حضور بازیگران مداخله‌گر خارجی عامل اصلی متعادل کننده قدرت و سیاست در این منطقه بود. انتقال بی‌رویه اسلحه و تبدیل این منطقه به یکی از بزرگترین منطقه واردکننده اسلحه در دنیا از جمله عواملی است که به نظامی‌گرایی خاورمیانه به طور اعم و خلیج فارس به طور اخص کمک کرده است. در این دوران، کشورهایی که در صدد مبارزه با سلطه‌جویی آمریکا برآمدند، به انزوای اقتصادی و سیاسی تهدید شدند.

در کل گرایش‌های نظامی‌گری کشورهای جنوبی حوزه خلیج فارس پس از جنگ سرد را می‌توان در دو دوره مختلف مشاهده کرد. در هر دو دوره عواملی مانند تقابل الگوهای نظم منطقه‌ای کشورهای درگیر، ابعاد منافع مورد نظر، اولویت‌های امنیت ملی (داخلی و منطقه‌ای)، چارچوب ائتلاف‌ها و نوع شکل‌بندی آنها، برون‌زا یا درون‌زا بودن فرآیند ثبات‌سازی، نقش بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی در آن و در نهایت تصور از اهداف، منافع و اقدامات یکدیگر نسبت به دیگری در نظامی‌گری کشورهای عربی حوزه خلیج فارس تأثیرگذار است. بنابراین شدت گرایش‌های نظامی‌گری را باید در این چارچوب دید تا بتوان هر گونه تضعیف این گرایش‌ها را با کاهش فضای تهدید و تفاهات امنیتی مرتبط دانست.

۱- تأکید از نگارندگان است.

نتایج حاصله در مطالعات ژئوپلیتیکی منطقه خلیج فارس حاکی از این است که کشورهای کوچک حاشیه جنوبی خلیج فارس همواره تمایل بیشتری به قدرتی خارجی برای حفظ بقای خود نشان می‌دهند که همین امر همواره ژئوپلیتیک این منطقه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این در حالی است که کشوری مانند ایران تمایلی به حضور و دخالت قدرت‌های بیگانه در ترتیبات امنیتی منطقه و در محیط امنیتی مستقیم خود ندارد و آن را در تقابل با امنیت ملی خود ارزیابی می‌کند (شکل ۱).



شکل ۱: تأثیر حضور قدرت‌ها در محیط امنیتی ایران

تحولات سال‌های اخیر و حضور بیشتر آمریکا در حوزه ژئوپلیتیکی خلیج فارس گویای این مهم است. در صورتی که به واقع این حضور نه تنها کمکی به افزایش امنیت در این منطقه نکرده است بلکه بی‌ثباتی‌های امنیتی حاصل از این حضور، دامان بسیاری از کشورهای کوچک حاشیه‌ای این منطقه در زیرسیستم منطقه‌ای خلیج فارس را گرفته است.

ترتیبات سیاسی - امنیتی در خلیج فارس بر اساس «موازنه قدرت»^۱ قادر به حفظ امنیت و ثبات در منطقه به ویژه پس از سقوط رژیم بعثی در عراق است. تنظیم تراز قدرت در بازی با حاصل جمع صفر و افزایش قدرت از بازیگران رقیب می‌باشد. چنین سیستمی تولید تنش، عدم اعتماد، بحران و جنگ می‌کند (Barzegar, 2010: 74).

1- balance of power

۳) همکاری‌های امنیتی آمریکا و کشورهای حوزه خلیج فارس

تاریخ نشان می‌دهد که نفت خلیج فارس حتی سال‌ها قبل‌تر از جنگ جهانی دوم برای ایالات متحده حائز اهمیت است. اما حضور رسمی ایالات متحده در این منطقه از سال ۱۹۷۱ آغاز شده است یعنی هنگامی که انگلیسی‌ها شروع به عقب‌نشینی و ترک این منطقه کردند. حضور فعال‌تر آمریکا پس از ریاست جمهوری کارتر در این منطقه قوت گرفت درست زمانی که وی صراحتاً اعلام کرد که این منطقه برای منافع ایالات متحده حیاتی است و پس از آن حضور نظامی این کشور در این منطقه تقویت شد (Naji and Jawan, 2011a: 218). بعد از پایان دوره صلح بریتانیایی و شروع عصر صلح آمریکایی، ایالات متحده نقش اساسی و مهمی در ساختار امنیتی خلیج فارس و اداره ترتیبات آن به عهده گرفت و همچنان تلاش کرده پس از جنگ اول و دوم خلیج فارس، نفوذ و حضورش را تقویت کند؛ به ویژه اینکه در جریان اشغال کویت توسط عراق، کویت به عنوان یک عضو شورای همکاری خلیج فارس به وسیله سایر اعضای این سازمان امنیت منطقه‌ای حمایت نشده و آزادسازی کویت به وسیله ائتلاف نیروهای چند ملیتی تحت رهبری ایالات متحده فراهم گردید (جالینوسی، ۱۳۸۵: ۳۹).

طرح امنیتی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس با همکاری آمریکا برای تامین امنیت خاورمیانه پس از جنگ سرد دو رکن اصلی داشت:

- ۱- خرید تسلیحاتی گروه اعضای شورا؛
- ۲- حضور مستقیم آمریکا در پایگاه‌های نظامی در خاورمیانه برای آموزش این کشورها و انجام مانورهای نظامی.

هژمونی آمریکا در دوره ریاست جمهوری جورج بوش (پسر)، از سویی مبتنی بر خواسته‌های محافظه-کاران جدید و از سوی دیگر، تأکید بر وجود توان سیاسی و نظامی واقع‌گرایانه در هم آمیخته و روح اصلی راهبرد امنیتی را پدیدار ساخت؛ هدف تهاجمی آمریکا ایجاد شرایط سلطه در چارچوب سیستم سرمایه‌داری لیبرالیسم در سطح جهان می‌باشد و از نظر آنها، این هدف باید به گونه‌ای تحقق یابد که کشورهای رقیب، نه تنها نتوانند فاصله خود را با آمریکا کاهش دهند، بلکه بیش از گذشته به توان سیاسی، نظامی و اقتصادی آمریکا وابسته شوند. همچنین در بخش هدف دفاعی، هر گونه مانع و دشمن بالفعل باید از صحنه خارج شود و تمام موانع بالقوه امکان رشد و توسعه را پیدا نکنند (تائب، ۱۳۸۴: ۱۵۴). پیش از آغاز جنگ در اوایل سال ۲۰۰۳ ریچارد سوکولسکی^۱ از بنیاد مطالعات

1- Richard D. Sokolsky

استراتژیک ملی در دانشکده دفاع ملی، پیش‌بینی کرد که بدون توجه به نتیجه جنگ ایالات متحده نیازمند حفظ حضور خود در منطقه است (رضایی، ۱۳۸۲: ۱۳۳).

بر این اساس تقسیم نقش‌ها و زمینه‌های نفوذ بر اساس اتصال درون داده‌ها و برون داده‌ها در درون نظام منطقه‌ای صورت می‌گیرد. این استدلال بر این منطبق استوار است که ضمن نیازمندی بازیگران بین‌المللی به نقش قدرت‌های منطقه‌ای، برای این قدرت‌ها نیز صرف بهره‌مندی از پایه‌های قدرت در سطح ملی ملاک اعتبار و فرصت‌سازی در صحنه سازی در صحنه خارجی نیست، بلکه قدرت دولت‌ها (بالقوه) باید تبدیل به نقش (بالفعل) از طریق کسب همکاری سایر بازیگران در سطح فراملی شود تا زمینه‌های فرصت‌سازی برای آن کشور در صحنه روابط بین‌الملل پدید آید (Doran, 1989: 357-371). در این راستا در می ۲۰۰۶ طرح گفت‌وگوهای امنیتی خلیج فارس بین ایالات متحده و شش کشور عضو حوزه خلیج فارس برگزار شد که دارای اهداف زیر بود:

- بهبود توانمندی‌های دفاعی کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس؛
- پیگیری موضوعات امنیت منطقه‌ای؛
- اقدامات پیشگیری از گسترش تسلیحات کشتار جمعی؛
- اقدامات ضدتروریستی و حفظ امنیت رژیم‌ها در مقابل تهدیدات داخلی؛
- حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی کشورها؛
- تعهد به وضعیت عراق.

سخنان هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا، در نشست منامه چراغ راهنمایی برای فهم سیاست امنیتی کلی دولت اوباما در منطقه است. کلینتون اصولی همچون حاکمیت ملی، مشارکت امنیتی بویژه در مقابله با تهدیدات جدید و پیچیده، آزادی کشتیرانی، تعهد برای امنیت بشریت و ممانعت از تکثیر سلاح‌های اتمی اشاره داشت و آمریکا را ضامن تأمین همه این موارد معرفی کرد که از نظر او برای امنیت حوزه خلیج فارس ضروری است.

۴) همکاری‌های امنیتی چین با کشورهای حوزه خلیج فارس

منافع ملی حیاتی چین در منطقه خلیج فارس در حال حاضر عبارتند از: منافع ژئوپلیتیک، منافع اقتصادی و تجاری، منافع انرژی و منافع امنیتی غیرسنتی (که در طول سه دهه گذشته پدید آمده است) (Bingbing, 2011: 10). موازنه‌سازی و رقابت چین در برابر آمریکا در خلیج فارس نیز به نوعی تابعی از سیاست‌ها و ملاحظات کلی این کشور در قبال آمریکا با در نظر گرفتن شرایط خاص منطقه‌ای بوده است. بر خلاف کشورهای اروپایی که عمدتاً سیاست همکاری و در مقاطعی بسته به شرایط، سیاست رقابت با آمریکا در سطح بین‌المللی و از جمله در منطقه خاورمیانه را اتخاذ کرده-

اند، چین به عنوان قدرتی بزرگ در سیاست بین‌الملل، در پی موازنه‌سازی در برابر آمریکا در خلیج فارس و جلوگیری از دستیابی این کشور به جایگاه هژمون در منطقه بوده است. البته با توجه به برتری نظامی آمریکا در خلیج فارس و امکان و تمایل ضعیف سایر قدرت‌ها برای ایجاد موازنه نظامی و سخت در برابر آن، اکثر تلاش‌های چین برای موازنه‌سازی، بر موازنه نرم متمرکز بوده است. موازنه نرم بر خلاف موازنه سخت و سنتی که بر تغییر فیزیکی توازن تأکید دارد، به تضعیف، خنثی‌سازی و افزایش هزینه‌های اقدامات یکجانبه‌گرایانه قدرت برتر توجه نشان می‌دهد (واعظی، ۱۳۸۹: ۳۵-۳۴). جنگ عراق و تقویت حضور ایالات متحده در خلیج فارس باعث شد تا رهبران چین به سرعت به سمت کاهش «آسیب‌پذیری استراتژیک» خود گام بردارند. در این راستا، آنان به سوی برقراری پیوندهای هر چه نزدیک‌تر با تعداد هر چه بیشتری از کشورهای دارای منابع انرژی پیش رفتند تا بدین وسیله ضمن تضمین نسبی عرضه، «استراتژی متنوع‌سازی» منابع وارداتی را به عنوان عاملی جهت کاهش آسیب‌پذیری استراتژیک خود عملی سازند. منطقه خلیج فارس و کشورهای واقع در آن، به دلیل برخورداری از بیشترین ذخایر انرژی طبعاً از بالاترین قابلیت‌ها در تأمین امنیت انرژی چین و پاسخگویی به نیاز استراتژیک این کشور برخوردارند. چینی‌ها با درک این موضوع در سال‌های اخیر تلاش‌های وسیعی برای ارتقای روابط با کشورهای نفتی این منطقه، به ویژه کشورهای اصلی، انجام داده‌اند تا در پرتو آن بتوانند سهم خود را از ذخایر این منطقه هر چه بیشتر افزایش دهند (واعظی، ۱۳۸۹ الف: ۱۴۰-۱۳۹).

توماس بارنت، از قائلین به سناریوی همکاری گسترده چین در آینده، معتقد است که مهم‌ترین آسیب‌پذیری استراتژیک چین در وضعیت کنونی رشد بمب‌آسای روابط اقتصادی و اطلاعاتی (شبکه‌ای) این کشور با جهان خارج و فقدان ظرفیت سیاسی و نظامی چین برای حفاظت از آن است. این عدم توازن به گمان وی چین را مجبور به انتخاب گزینه «سواری مجانی»^۱ از امکانات آمریکا در امنیت جهانی کرده؛ وضعیتی که رهبران چین از آن ناراضی‌اند، چرا که کشته شدن سربازان آمریکایی برای حفاظت از انتقال نفت به چین، در درازمدت تعامل استراتژیک پر مخاطره-ای خواهد بود که در درازمدت می‌تواند ضریب آسیب‌پذیری چین را افزایش دهد. چین لازم است تا به میزان پیشرفت اقتصادی به توسعه و گسترش قابلیت‌های نظامی خود پرداخته و از این مسیر اتکاء خود به قدرت‌های دیگر را کاهش دهد (چگینی‌زاده، ۱۳۸۶: ۳۱-۳۰).

مبادلات تسلیحاتی از متغیرهای اصلی شکل‌دهی به سیاست چین در خلیج فارس است. این مبادلات از اواخر دهه ۱۹۷۰، روند رو به افزایشی به خود گرفت و به تدریج چین را به یکی از تأمین‌کنندگان مهم تسلیحات مورد نیاز کشورهای این منطقه، به ویژه کشورهای بزرگ آن، تبدیل

کرد. در طول جنگ ایران و عراق، چین بیش از پنج میلیارد دلار تسلیحات به این دو کشور فروخت. فروش تسلیحات چین به این منطقه در دهه ۱۹۸۰ منحصراً به ایران و عراق نبود؛ عربستان دیگر کشور بزرگ منطقه نیز در این دهه به جمع واردکنندگان تسلیحات چینی پیوست. در سال ۱۹۸۵، عربستان، موشک‌های بالستیک CSS-2 با قابلیت حمل کلاهک هسته‌ای و با برد ۳۰۰۰ کیلومتر را از چین خریداری کرد (See: Kemp, 2010:162-168). در مراحل بعد، ریاض موشک‌های بالستیک CSS-4 و CSS-5 را که به ترتیب ۱۸۰۰ و ۶۰۰ کیلومتر برد داشتند، از چین خریداری کرد.

عراق نیز در دوران صدام، به ویژه پس از جنگ این کشور علیه کویت و محدودیت‌های اعمال شده از سوی جامعه بین‌المللی، از جمله خریداران تسلیحات چینی بود. با وجود آنکه مبادلات تسلیحاتی چین با کشورهای منطقه خلیج فارس گسترده است و یکی از مؤلفه‌های اصلی شکل‌دهی به سیاست خلیج فارسی این کشور به شمار می‌آید، اما به دلیل کمبود آمار و اطلاعات پیرامون آن، نمی‌توان به تفصیل در این باره بحث کرد (واعظی، ۱۳۸۹: ۴۰-۳۹).

به طور کلی نگاه چین به ژئوپلیتیک خلیج فارس در حال حاضر بر اساس امنیت انرژی قابل تبیین است. نیاز روز افزون چین به منابع نفتی برای حفظ و رشد اقتصادی فعلی خود باعث گردیده تا مقامات پکن از هر گونه بی‌ثباتی‌ای که در مناطق نفت‌خیز دنیا رخ دهد انتقاد نمایند. زیرا بی‌ثباتی در آن مناطق منجر به افزایش قیمت نفت گردیده و نه تنها تأثیر مستقیمی بر رشد اقتصادی این کشور می‌گذارد، بلکه به صورت بالقوه باعث اغتشاش در نظم بین‌المللی می‌گردد (Daojiong, 2006: 179). به همین علت نگاه چین به خلیج فارس در این چارچوب قابل ارزیابی است؛ یعنی حفظ وضعیت ثبات و امنیت خلیج فارس از ضروریات دستگاه سیاست خارجی این کشور است.

۵) رقابت‌ها و همکاری‌های احتمالی امنیتی آمریکا و چین در آینده در حوزه خلیج فارس

چرا بین چین و ایالات متحده آمریکا رقابت وجود دارد؟

به نظر مجموعه‌ای از متغیرها باعث ایجاد و تداوم رقابت بین چین و ایالات متحده آمریکا است. یافته‌های پژوهش‌گران نشان می‌دهد که دو دسته عوامل باعث رقابت بین چین و ایالات متحده آمریکا می‌شود.

دسته اول به تفاوت‌های بنیادین در ماهیت فلسفی ارزشی ایالات متحده آمریکا و چین مربوط می‌شود که شامل: تفاوت‌های فلسفی، تفاوت‌های ایدئولوژیکی، تاریخ معاصر متفاوت، قدرت جهانی در مقابل قدرت منطقه‌ای، تجدیدنظر طلبی در مقابل حفظ وضع موجود، (Johnston, 2003: 5-56). اقتصاد پیشرفته در مقابل اقتصاد در حال توسعه، حکومت قانون در مقابل حکومت من است.

دسته دوم به مسایل سیاسی امنیتی چین و ایالت متحده آمریکا مربوط می‌شود که شامل: محدودیت تسلیحات و منع تکثیر، سیاست دفاع موشکی ملی ایالت متحده آمریکا و دفاع موشکی شرق آسیا، تایوان و غیره است (مظاهری، ۱۳۸۸: ۷۹-۸۰).

قدرت هژمونیک باید کلیه چالش‌گران را به مبارزه طلبیده و با آنها مقابله کند و علاوه بر آن، ضمن این‌که باید تا حدودی قدرت مازاد و قابل استفاده، آن هم نه تنها برای بازدارندگی، بلکه برای حفظ منافع و نفوذ خود در سراسر سیستم را داشته باشد، توان پیشی گرفتن از رقبای با حفظ یک حاشیه امن نیز دارا باشد تا به اهداف حیاتی - استراتژیک، دیپلماتیک و اقتصادی خود دست یابد (جوف، ۱۳۸۳: ۲۳۲-۲۳۱). با افول شوروی و پایان جنگ سرد، اساساً دوران جدیدی در سیاست بین‌الملل آغاز شد؛ و دستور کار سیاست خارجی اغلب کشورها دگرگون گشت. در این راستا قدرت‌یابی چین و مسیری که این کشور در آینده خواهد پیمود، اهمیت می‌یابد. به بیان دیگر، هر مسیر احتمالی که چین در طی خیزش خود بپیماید و هر کنش استراتژیکی که صورت دهد، بر آینده سیاست بین‌الملل تأثیرات تعیین‌کننده‌ای خواهد گذاشت.

در رابطه با توازن چین در برابر ایالات متحده آمریکا باید گفت، با وجود همکاری در بعضی موارد مانند مسئله بازسازی عراق، منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای یا نبرد علیه تروریسم، چین تلاش‌های آمریکا را برای ایجاد، حفظ کردن و قدرت بخشیدن به اتحادهای استراتژیک با کشورهای آسیایی را به عنوان تهدید بالقوه‌ای برای امنیت اقتصادی و نظامی چین در نظر می‌گیرد. همچنین خواسته آمریکا در تبلیغ ارزش‌های فردی و یا دموکراسی، از نظر چینی‌ها شکلی از مداخله سیاسی داخلی است که ممکن است ثبات اجتماعی چین را سرنگون کند و از این راه به دنبال تضعیف رژیم حزب کمونیست چین عمل کند.

البته باید خاطر نشان کرد که این حساسیت چینی‌ها از یک هراس قدیمی ناشی می‌شود که منافع قدرت‌های بزرگ به اجبار بر کشورهای ضعیف اعمال شده است که این وحشت ریشه در تاریخ معاصر چین دارد که چین در امضای قراردادهای ناعادلانه‌ای با غرب و ژاپن مورد تحقیر قرار گرفته بود. بنابراین چین امیدوار است از راه ارتقای همکاری‌های چندجانبه و حفظ اصل عدم مداخله نکردن در میان کشورهای هم‌فکر و هم‌سو در سازمان‌های منطقه‌ای در مقابل یک‌جانبه‌گرایی و مداخلات ایالات متحده آمریکا توازن برقرار کند (شفیعی و کمائی‌زاده، ۱۳۸۹: ۶۶-۶۵).

۶) تأثیر حضور و روابط امنیتی آمریکا با کشورهای حوزه خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

پس از جنگ ایران و عراق، آمریکا رفتار پر خصومتی را بر علیه ایران در پیش گرفت و تغییرات اساسی در سیاست خارجی این کشور نسبت به ایران صورت گرفت. پس از انتخاب شدن جورج بوش و به خصوص پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ این روند تشدید گردید به طوری که ایران در به عنوان یکی از ارکان محور شرارت معرفی گردید. با انتخاب شدن محمود احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری ایران در سال ۲۰۰۵، رفتار سیاسی ایران نیز دستخوش تغییرات شدید شد. در نتیجه هر دو کشور بر اساس اعتقادات رهبران خود، سیاست‌های خود را در سطح منطقه‌ای و جهانی برای دستیابی به اهداف مختلف، با ایده‌هایی که از مفروضات ژئوپلیتیک - ایدئولوژیک^۱ خاص مشتق شده بود پی‌ریزی کردند (Naji and Javan, 2011b: 231). جمهوری اسلامی ایران با نگرش به ابعاد ژئواکونومیک و گسترش مرزهای تمدنی خود در ژئوپلیتیک جدید آمریکا قرار خواهد داشت و ژئوپلیتیک جدید آمریکا به ژئواکونومی (به ویژه انرژی) و نظارت و دخالت در مرزهای شمالی و جنوبی خاور نزدیک بزرگ در حال شکل‌گیری است (متفکر، ۱۳۸۶: ۲۰۰). تحولات استراتژی‌های ژئوپلیتیک آمریکا بعد از فروپاشی توازن ژئوپلیتیک دوران جنگ سرد پیامدهای زیادی در صحنه جهانی و منطقه‌ای به خصوص خاورمیانه داشته است این تحولات باعث گردیده است که بحث‌های جدی در رابطه با امنیت ملی ایران مطرح شود به ویژه این که آمریکا در دوران بعد از جنگ سرد در پی قرار دادن خاورمیانه به عنوان مکمل ژئواستراتژی خود بوده و در جهت انطباق این منطقه ژئواکونومیک با مناطق ژئواستراتژی مورد نظر خود تلاش می‌نماید و در این راستا به دنبال ایجاد صلحی اجباری در مرزهای شمالی، شرقی، غربی و جنوبی هارتلند جدیدی که در حال شکل‌گیری است می‌باشد.

«ماستاندونو^۲» عقیده دارد که با توجه به ایده هژمونیک، آمریکا به دنبال محدود کردن رقبات سنتی در منطقه و ممانعت از بروز درگیری‌های عمده می‌باشد و همچنین به کشورهای کوچک‌تر اطمینان می‌بخشد که امنیت و منافع‌شان مورد حفاظت قرار می‌گیرد (ایکنبری، ۱۳۸۳: ۳۷).

پس از حمله نظامی آمریکا در مارس ۲۰۰۳ به عراق بسیاری از معادلات وضع موجود به هم ریخت و یکی از اصلی‌ترین ریشه‌های تنش، ناامنی و بی‌اعتمادی در سطح منطقه، حضور نیروهای بیگانه و در رأس آنها نیروهای آمریکایی قرار گرفت. به عبارتی، حضور نیروهای آمریکایی در اطراف مرزهای

1- geopolitical-ideological assumptions

2- Michael Mastanduno

ملی ایران با اهداف و راهبردهای خاص، مهمترین عامل تأثیرگذار به شکل‌گیری معمای جدید امنیتی این کشور است.

با دیدی راهبردی، به کارگیری سیاست‌هایی از سوی ایالات متحده با هدف بازتعریف نظام سیاسی - امنیتی منطقه، به زیان ایران و تصور کمترین نقش برای ایران در حوزه‌های فوری امنیتی خود است. تأثیر منفی مهم رهیافت ایجاد ترتیبات امنیتی بدون حضور ایران، تشدید قطب‌بندی‌های سیاسی، نظامی و امنیتی در منطقه را منجر می‌گردد. در این میان ایالات متحده اغلب به جمهوری اسلامی ایران در منطقه به عنوان کشوری که تهدیدکننده صلح و امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی است و از هنجارهای جامعه بین‌الملل فاصله دارد، نگرسته است.

در آخر باید اذعان داشت، دنیای بدون هژمونی آمریکا ضرورتاً دنیای بهتری برای خاورمیانه به طور اعم و ایران به طور اخص نخواهد بود. حضور و نفوذ کشورهای مثل انگلیس، فرانسه و آلمان به طور مجزا و در قالب اتحادیه اروپا، روسیه، چین و غیره در خاورمیانه غیرقابل انکار است. به واسطه افزایش اهمیت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس تمامی قدرت‌های بزرگ به دنبال جای پای برای خود هستند و تلاش دارند از تضعیف موقعیت آمریکا در عراق و تخریب وجهه آن در خاورمیانه به سود خود استفاده نمایند و خلأ قدرت ناشی از تضعیف آمریکا و انگلیس را پر نمایند. علاوه بر ایالات متحده، مقوله «تنوع بخشی در روابط امنیتی» فاکتور کلیدی جمعی در تفکر امنیتی کشورهای حوزه خلیج فارس بوده به همین منظور همکاری‌های نظامی با دیگر کشورهای غربی چون فرانسه، انگلستان و حتی روسیه نیز در دستور کار قرار گرفته است. امارات متحده عربی هم‌اکنون اقدام به بازگشایی سرزمین خود به دیگر قدرت‌های غربی کرده است.

تمامی این موارد ذکر شده و نشده حکایت از این دارد که وضعیت امنیتی در سال‌های آینده نیز بر این منطقه سایه می‌گستراند و فارغ از قدرت ایالات متحده آمریکا و حضورش در منطقه باید گفت که این طرز تفکر رهبران کشورهای حوزه خلیج فارس و ترس آنان از تهدید است که آنان را به رویکردهای امنیتی سوق می‌دهد.

۷) تأثیر همکاری‌های امنیتی چین و کشورهای حوزه خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری

اسلامی ایران

باید گفت، از زمانی مباحث قدرت، اقتصاد و امنیت به هم گره خورد، قدرت‌های صنعتی دریافتند که پیشرفت صنعتی، رفاه اقتصادی و سطح بالای زندگی در جوامع‌شان به شکل قابل ملاحظه‌ای به ثبات خاورمیانه و منطقه نفت‌خیز خلیج فارس وابسته است. این قدرت‌ها می‌دانند که در این منطقه تنش‌های سیاسی فراوانی وجود دارد و سطح معیشتی کشورهای صنعتی در غرب و ژاپن به وضعیت

امنیتی این منطقه مرتبط است و ممکن است با بروز یک تهدید در این منطقه صادرات نفت متوقف گردد و بهای نفت افزایش قابل ملاحظه‌ای یابد. به همین دلیل است که ابر قدرتی نظیر ایالات متحده به مسئله امنیت خلیج فارس توجه جدی کرده است و در این منطقه حضور نظامی دارد و دیگر کشورهای بزرگ صنعتی نیز برای حفظ ثبات اقتصادی خود تلاش کرده‌اند تا به منابع جایگزین انرژی نفت دسترسی پیدا کنند.

مصرف شدیداً رو به تزاید انرژی چین و اجبار به تأمین آن از منابع خارجی از یک سو و نگرانی‌های جدی این کشور پیرامون «امنیت انرژی»، باعث شده تا چین استراتژی متنوع‌سازی منابع انرژی را در دستور کار خود قرار دهد. بر مبنای این استراتژی، چین تقریباً در سراسر جهان در جستجوی منابع انرژی برآمده است. خلیج فارس، آفریقا، روسیه و آسیای مرکزی کانون‌های اصلی اعمال این استراتژی به شمار می‌آیند.

سیاست انرژی چین به عنوان یک قدرت در حال خیزش در سطح جهانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. افزایش وابستگی به نفت وارداتی، احساس رو به تزاید «نامنی در حوزه انرژی» را در میان رهبران چین برانگیخته است. آنان نگرانند که اختلال در عرضه نفت و یا افزایش بسیار زیاد قیمت آن، تداوم توسعه اقتصادی کشور را به خطر اندازد. اهمیت این نگرانی و دغدغه رهبران چین هنگامی روشن‌تر می‌گردد که توجه داشته باشیم توسعه اقتصادی و تداوم آن، مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌ساز حزب کمونیست چین است.

رویترز در گزارشی اعلام کرد که اخیراً اسنادی دیپلماتیک به دست آمده که نشان می‌دهد آمریکا با همدستی عربستان، عرضه نفت خام به چین را افزایش داده تا چین را از منابع نفتی ایران دور کند. این اقدام آمریکا در راستای تحت فشار قرار دادن ایران و جلب حمایت پکن برای اعمال تحریم علیه برنامه صلح آمیز هسته‌ای ایران بوده است. این مسئله در برخی موارد پکن را متقاعد به همسویی با ایالات متحده در خصوص برنامه هسته‌ای ایران به ویژه در زمینه تحریم‌ها علیه ایران نموده است (Graver, 2011: 75). این در حالی است که چین همواره به دلیل نگرانی از عدم دسترسی به منابع نفت ایران و قطع صادرات نفت کشورمان از نزدیکی به مواضع غرب علیه جمهوری اسلامی خودداری کرده است. طبق این گزارش، اسنادی که اخیراً در اختیار خبرگزاری رویترز قرار گرفته، حاکی از رابطه دیپلمات‌های آمریکایی با عوامل سعودی و برخی شرکت‌های بزرگ نفتی خاورمیانه در راستای قانع کردن پکن برای حمایت از اعمال تحریم‌های سنگین‌تر علیه تهران است. بر اساس این اسناد، مقامات آمریکایی به وزیر نفت عربستان سعودی گفته‌اند: عربستان سعودی و آمریکا چگونگی افزایش صادرات نفت عربستان به چین را با هدف ایجاد اثرات جانبی کاهش همکاری‌های تهران و پکن مورد بررسی قرار داده‌اند (www.strategicreview.org).

1389). بدین ترتیب باید گفت که چین به نوعی با چالش ایجاد توازن مؤثر در زیرسیستم منطقه-ای خاورمیانه میان رقابت ایران - عربستان و ایران- اسرائیل و در زیرسیستم خلیج فارس میان رقابت ایران - کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس مواجه است. سواحل ایران در خلیج فارس ۱۲۵۹ کیلومتر است و وجود تعداد زیادی از جزایر که می‌تواند حفاظت از تنگه هرمز و امنیت کشورهای دیگر در این آبراه بین‌المللی از نقطه نظر تکنولوژیکی را برای ایران تسهیل نماید. انتخاب ایران به عنوان پلیس منطقه در طول دهه ۱۹۷۰ از سوی آمریکا، تأیید بالقوه‌ای از نقش ایران در امنیت خلیج فارس بوده است (Sajedi, 2009: 88). در واقع، خلیج فارس به عنوان منطقه «خارج نزدیک» در خط اول راهبرد دفاعی ایران قرار دارد. ویژگی‌های این منطقه به گونه‌ای است که هم زمان فرصت‌ها و چالش‌های زیادی را برای منافع و امنیت ملی ایران به همراه می‌آورد. خلیج فارس، منبع اصلی درآمد ارزی ایران حاصل از صدور منابع انرژی (نفت و گاز) نقطه اصلی تجارت و راه‌های ارتباطی با جهان آزاد و به طور سنتی نقطه شروع روابط منطقه‌ای و بین‌المللی ایران بوده است؛ به همین اندازه نیز نقطه اصلی آسیب‌پذیری دفاعی، سیاسی و اقتصادی ایران به شمار می‌رود. بنابراین، حفظ امنیت خلیج فارس در چهارچوب سیاست‌های راهبردی ایران حیاتی است (برزگر، ۱۳۸۸: ۱۳۸-۱۳۷). بنابراین اگر حضور چین نیز به عنوان تهدیدی بر علیه امنیت ایران و خلیج فارس به حساب آید، از سوی جمهوری اسلامی ایران با واکنش روبرو خواهد شد.

حفاظت از دسترسی به آبراه‌ها و منابع اولیه، تمرکز منافع آمریکا در خلیج فارس، دل‌نگرانی آمریکا از عدم استمرار جریان نفت خلیج فارس و وجود ۵ کشور از ۸ کشور دنیا که عمر ذخایر ثابت شده آنها به بیش از ۵۰ سال در حوزه خلیج فارس و استمرار نیازهای ژاپن و اروپا و چین به نفت ایران و منطقه در این خصوص قابل توجه است (متفکر، ۱۳۸۶: ۲۱۲).

از سوی دیگر هسته‌ای کردن دولت پاکستان توسط چین (مجهاز کردن پاکستان به تسلیحات هسته‌ای و موشک‌های بالستیک دوربرد) یک حرکت هوشمندانه علیه سلطه آمریکا بر آسیای جنوب غربی بود. بنابراین چین با یک بی‌رحمی استراتژیک بی‌مسئولیتی، رقابت بر سر تسلیحات هسته‌ای را در این منطقه پرآشوب آغاز نمود که نه تنها منافع آمریکا بلکه ثبات جهانی را به خطر می‌انداخت. مشارکت هسته‌ای این دو کشور برای تحقق طرح‌های عربستان برای رسیدن به تسلیحات هسته‌ای بوده است. گرچه عربستان تاکنون از دستیابی مستقیم به تسلیحات هسته‌ای اجتناب کرده است (احتمالاً تا زمانی که زرادخانه هسته‌ای ایران آشکار شود) اما طرح‌هایی احتمالی مبنی بر تأمین تسلیحات هسته‌ای عربستان توسط پاکستان وجود دارد. اتاق‌های فکر آمریکا اطلاعات مهم زیر را در رابطه با پیوند هسته‌ای پاکستان - عربستان فراهم آورده‌اند:

- ۱- عربستان سرمایه‌گذاری سنگینی در برنامه هسته‌ای پاکستان نموده است.
 - ۲- مقامات عالی عربستان کمک‌هایی را قبل و بعد از آزمایشات هسته‌ای پاکستان در رابطه با تأسیسات هسته‌ای این کشور نمودند.
 - ۳- بعد از آزمایش هسته‌ای پاکستان، عربستان روزانه ۵۰ هزار بشکه نفت را به صورت رایگان در اختیار پاکستان قرار می‌داد تا اثرات تحریم‌های اعمال شده بر ضد این کشور را خنثی نماید.
 - ۴- به عنوان بخشی از این مشارکت، طرح‌هایی احتمالی جهت تأمین تسلیحات هسته‌ای عربستان توسط پاکستان وجود دارد.
- گر چه مثلث راهبردی چین- پاکستان- عربستان هنوز به اتحاد نظامی کاملاً پیشرفته جهت رویارویی با آمریکا مبدل نشده است. همچنین این مثلث به اندازه یک گروه امنیتی مانند سازمان همکاری‌های شانگهای توسعه نیافته تا بتواند حرکات خزنده آمریکا به سمت شرق و چین را خنثی نماید (کاپیلا، ۱۳۹۰). ولی این مثلث به دلیل واقع شدن در محیط امنیتی مستقیم جمهوری اسلامی ایران، بسیار خطرناک و در نقطه‌ی مقابل امنیت ملی ایران به حساب می‌آید. در واقع با گسترش این روابط نه تنها توازن قدرت و امنیت به نفع رقبای منطقه‌ای ایران از جمله عربستان تغییر شکل می‌دهد، بلکه حتی می‌تواند کشور چین را در طولانی‌مدت از یک کشور دوست بالفعل به یک دشمن بالقوه و نهایتاً به دشمن بالفعل تبدیل نماید.

۸) رقابت‌های امنیتی در حوزه خلیج فارس، امنیت ملی ایران و سناریوهای محتمل

به باور بسیاری از صاحب‌نظران، تاکنون تصور عمومی این بوده است که خریداری نظامی کشورهای عربی بی‌ارتباط با اهداف استراتژیک و طرح کلی امنیتی از پیش تعیین شده بود و بیشتر بر اساس میزان منابع مالی در دسترس، میل به کسب پرستیژ، گرایش به دریافت تسلیحات پیشرفته، خرید تسلیحات به منظور حفظ روابط حسنه با غرب و در نتیجه کمک غرب به حفظ رژیم خود و فساد اقتصادی و سیاسی انجام می‌گرفته است اما اکنون به نظر می‌رسد خریدهای تسلیحاتی کشورهای حوزه خلیج‌فارس مستقیماً با هدف تهدید و مقابله با ایران خریداری می‌شود. در مجموع بر اساس اعلام «مرکز کنترل و عدم گسترش تسلیحات»، از سال ۲۰۰۳ به بعد کشورهای خاورمیانه در مجموع رقم نجومی ۴۹۵ میلیارد دلار تسلیحات خریداری کرده‌اند که بخش اعظم آن سهم کشورهای حوزه شورای همکاری خلیج‌فارس است. به عنوان مثال خرید تسلیحاتی سال ۲۰۰۸ کشورهای عضو شورای همکاری خلیج‌فارس حدود ۸۲ میلیارد دلار بوده است. می‌توان سهم کیفی تسلیحات خریداری شده با توجه به اهداف آن را در مؤلفه‌های دریایی و هوایی بارزتر از دیگر مؤلفه‌ها دانست.

در حوزه نیروی دریایی کشورهای عربی حوزه خلیج فارس بر «حفاظت برد کوتاه» از خطوط ساحلی و منطقه انحصاری اقتصادی تمرکز دارند و به همین منظور سرمایه‌گذاری گسترده‌ای روی «شناورهای گشت ساحلی»^۱ با مشارکت واحد هلیکوپترهای توپدار صورت گرفته است. این شناورها انواع مختلف کلاس‌های عملیاتی خریداری شده بود که نمونه اصلی آنها «رزم‌ناوهای کلاس بینونه» برای انجام اهداف منطقه‌ای است. در زمینه نیروی هوایی تمرکز کشورهای عربی خلیج فارس بیشتر بر خرید سیستم دفاع هوایی است. به عنوان مثال در سپتامبر ۲۰۰۸ امارات متحده عربی سیستم دفاع هوایی ارتفاع بالا در صحنه نبرد^۲ را به ارزش هشت میلیارد دلار از آمریکا خریداری کرد. به گزارش Defense News در دسامبر ۲۰۰۸ نیز امارات متحده عربی اولین سری سیستم رهگیری موشک Patriot-3 را به آمریکا سفارش داد که با توجه به قابلیت‌های این سیستم می‌توان دریافت که برای حملات هوایی منطقه‌ای و نزدیک طراحی شده است که براساس مفاد این قرارداد این سیستم بخشی از سیستم‌های موشکی میان‌برد برای ایجاد «سپر دفاعی چند لایه‌ای» از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس است. کویت نیز که هم‌اکنون مجهز به یک دو سیستم پاتریوت است خواستار ارتقاء به نوع پیشرفته‌تر سه این سیستم است. قطر نیز درصدد خرید این سیستم است (جوکار، ۱۳۸۸: ۶).

از نظر رقابت‌های هسته‌ای، در گزارش سالانه ارزیابی تهدیدهای جامعه اطلاعاتی آمریکا که از سوی دنیس بلر، رئیس سازمان اطلاعات ملی این کشور در ۲ فوریه ۲۰۱۰ اعلام شد، از ایران به عنوان تهدیدی واقعی برای منافع آمریکا و متحدانش یاد شد. با اشاره به بی‌توجهی ایرانیان به قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل برای محدودیت برنامه هسته‌ای و موشکی ایران، ابراز نگرانی شد که ادامه برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی باعث شود که سایر کشورهای خاورمیانه بی‌درنگ به دنبال گزینه‌های هسته‌ای برون‌د (لطفیان، ۱۳۹۰: ۱۸۰).

نظام سیاسی - امنیتی مبتنی بر توازن قوا در منطقه خلیج فارس عمدتاً بر محور تهدیدات سنتی میان دولت‌ها در دوران جنگ سرد و شرایط خاص دهه‌های ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و با تکیه بر خواست و منافع بازیگران فرمانطقه‌ای و متحدان محلی آنها طراحی شده است. چنین نظامی تأکید بر «تضادها» و «اختلافات» دارد و لذا در ماهیت چه به شکل سنتی و چه جدید، منشأ ناامنی بوده و در عمل نیز با توجه به بروز تغییرات جدید ژئوپلیتیکی بعد از بحران عراق، قابلیت تحقق به شکل سنتی در منطقه را ندارد.

1- OPV

2- THAAD

بی‌تردید از میان کشورهای حوزه خلیج فارس به طور بالفعل تنها جمهوری اسلامی ایران با اتکاء به توانمندی‌های جمعی، بومی سازی امنیت را مناسب‌ترین راه برای بازگشت ثبات و آرامش منطقه می‌داند. به باور دولتمردان ایران، عدم حضور نظامی آمریکا و سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای در خلیج فارس می‌تواند کشورهای منطقه را در اتخاذ سیاست‌های داخلی، مستقل‌تر، مخیر سازد. در حالی که کشورهای حوزه خلیج فارس تا حدود زیادی تحت تأثیر تبلیغات قدرت‌ها علیه ایران در قالب ایران‌هراسی و شیعه‌هراسی قرار دارند. این وضعیت و میل کشورهای حوزه خلیج فارس بر توازن قوا و خرید تسلیحات، آنان را به سوی قدرت‌های فرامنطقه‌ای سوق می‌دهد. طبق این روند اشتها و میل روزافزون و همچنین ثروت نفتی، نیازها و غریزه قدرت‌طلبی این دسته از کشورها را ارضاء نموده و مسابقه تسلیحاتی را از شکل متعارف آن در آینده به سوی رقابت تسلیحات غیرمتعارف رهنمود می‌نماید.

ایران اگر بتواند شرایط جدید در منطقه‌گرایی نوین را ایجاد نماید امکان بهره‌مندی از موقعیت‌ها را برای خود امکان‌پذیرتر نموده است. در منطقه‌گرایی نوین بر خلاف منطقه‌گرایی کلاسیک که بر مفهومی هرم‌وار و با ساختار تصمیم‌گیری از بالا به پایین و معمولاً با مداخله یک قدرت برتر استوار بود، فرآیندی است خودجوش و از پایین به بالا محسوب می‌شود که بر اساس نوعی دیالکتیک مبتنی بر واقع‌نگری دولت‌ها بین کشورهای فرادست و فرودست استوار است، به گونه‌ای که منطقه‌گرایی نوین پل ارتباط دهنده حاشیه‌نشین‌ها با مرکز قلمداد می‌شود.

نتیجه‌گیری

از دید والتز سیاست بین‌الملل تنها مجموع رویکردها و سیاست خارجی بازیگران در پهنه بین‌الملل نیست، بلکه در حقیقت ساختار سیستم بین‌الملل است که روابط اعضای آن در صحنه جهانی را شکل می‌دهد. در چنین فضای سیاسی است که دولت‌ها به تناسب توانایی‌هایشان در سطح بین‌الملل از امتیازاتی برخوردار می‌شوند. در نظام آشفته و تقریباً بی‌قانون جهانی، حفظ امنیت بالاترین هدف ملی کشورها است و روابط دولت‌ها بر پایه رسیدن به سود هر چه بیشتر استوار است نه همکاری و صلح. به جای آن، بی‌اعتمادی و کشمکش بر روابط دولت‌ها حاکم است و در واقع کشمکش‌ها و درگیری‌ها در نقاط گوناگون جهان را می‌توان برآیند تعادل ناپایدار کنونی میان قدرت‌های بزرگ و تابعی از رقابت آنها دانست. در نگاه رئالیست‌ها و نئورئالیست‌ها، قدرت‌های بزرگ تعیین کننده رفتار سایر کنش‌گران و بازیگران بین‌المللی هستند. اما در اهداف دنبالی قدرت‌های بزرگ اختلاف‌نظرهایی میان نئورئالیست‌های تدافعی (والتز) و نئورئالیست‌های تهاجمی (مرشایمر) وجود دارد. والتز رسیدن به حدی از قدرت را عقلانی می‌داند و زیاده‌طلبی در قدرت را برهم‌زننده

امنیت می‌داند، در حالی که مرشایمر غایتی برای دستیابی به قدرت فرض نمی‌کند و هدف غایی دولت‌ها را رسیدن به هژمونی می‌داند. بنابراین می‌توان گفت، نظریه‌پردازان نحلۀ واقع‌گرایی ساختاری بیشترین توجه را به بحث ظهور و افول قدرت‌های بزرگ داشته‌اند و از همین رو بخش اعظم ادبیات این حوزه متعلق به آنان است.

به زعم بسیاری از نظریه‌پردازان ظهور چین به عنوانی قدرتی بزرگ تقریباً هم‌وزن ایالات متحده آمریکا اجتناب‌ناپذیر است. اما چیزی که باید با دقت بیشتر در خصوص چین و ظهورش دنبال کرد، چالش‌ها، معضلات و کاستی‌های این ظهور است. درست است که چین با رشدی کم‌نظیر در حوزه اقتصادی، امروزه به پیش می‌تازد، اما مشکل جمعیت، مسائل زیست‌محیطی، کمبود منابع و از همه مهمتر عدم رشد و توسعه متوازن بخش اقتصاد و سیاست احتمالاً برگ برنده را سال‌ها در دست ایالات متحده نگه خواهد داشت.

اما با این وجود باید گفت یکی از مواردی که جایگاه قدرت‌های بزرگ را در آینده تعیین خواهد کرد، دستیابی به منابع انرژی است. رشد اقتصادی کشورها نیازمند منابع از جمله نفت است. بنابراین مناطق دارای این ماده ارزشمند در تحولات آتی نظام بین‌الملل تعیین‌کننده خواهند بود. بازگویی این نکته که «خلیج فارس دارای بیش از نیمی از ذخایر انرژی اثبات شده جهان است» طرح پرسش در خصوص اهمیت آینده آن برای قدرت‌های بزرگ را سهل می‌نماید. بر این اساس همکاری‌ها و تعاملات امنیتی کشورهای حوزه خلیج فارس با کشورهای ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین در محیط امنیتی مستقیم ایران، بیشترین تأثیر را بر امنیت ملی ایران خواهد داشت. وقوع انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹)، جنگ عراق و ایران، فروپاشی شوروی و پایان نظام دوقطبی، اشغال کویت توسط عراق، حوادث ۱۱ سپتامبر و خطر تروریسم، بزرگ‌نمایی برنامه هسته‌ای ایران و غیره جملگی عواملی هستند که باعث گسترش همکاری‌ها و تعاملات امنیتی کشورهای حوزه خلیج فارس با ایالات متحده آمریکا گردید. پایان نظام دوقطبی و برتری استراتژیک ایالات متحده، نقش برجسته‌ای در تمایل کشورهای منطقه به همکاری‌های امنیتی با این کشور گردید. روند این تحولات مستقیماً امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را تحت‌الشعاع خود قرار داد.

ولی با این وجود باید اذعان داشت که دنیای بدون هژمونی آمریکا ضرورتاً دنیای بهتری برای خاورمیانه به طور اعم و ایران به طور اخص نخواهد بود. حضور و نفوذ کشورهایی مثل انگلیس، فرانسه و آلمان به طور مجزا و در قالب اتحادیه اروپا، روسیه، چین و غیره در خاورمیانه غیرقابل انکار است. به واسطه افزایش اهمیت منطقه خاورمیانه و خلیج فارس تمامی قدرت‌های بزرگ به دنبال جای پای خود هستند و تلاش دارند از تضعیف موقعیت آمریکا در عراق و تخریب وجهه آن در خاورمیانه به سود خود استفاده نمایند و خلأ قدرت ناشی از تضعیف آمریکا و انگلیس

را پر نمایند. چه بسا آنچه که تاریخ روایت می‌کند، نشان از این دارد که حضور این قدرت‌ها در خلیج فارس وضعیت اسفبارتری را نسبت به آنچه که ایالات متحده انجام می‌دهد، رقم زده‌اند. وضعیتی که احتمال وقوع توازن قدرت بیشتر و معمای امنیتی پیچیده‌تر را نوید می‌دهد.

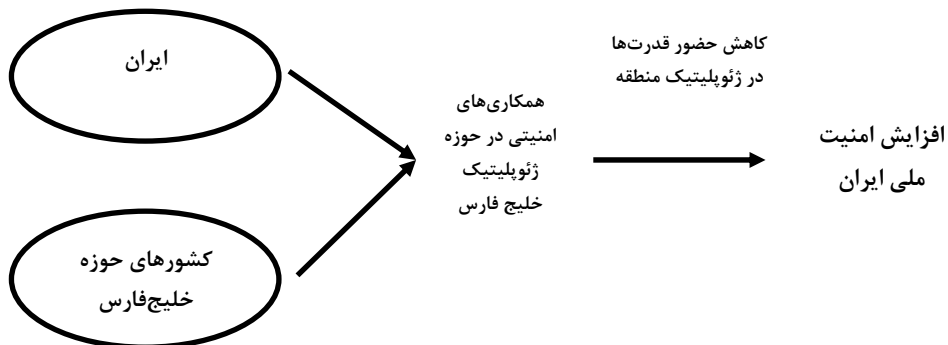
همانگونه که اشاره شد برای خروج از معمای امنیتی شکل گرفته در حوزه خلیج فارس، توازن جدید باید مبتنی بر «توازن امنیت» به عنوان نظام سیاسی - امنیتی جایگزین در خلیج فارس صورت پذیرد. بر اساس این نظریه، بازیگران اصلی به جای تمرکز بر توازن قوا که دارای ماهیتی تهاجمی بوده و مبتنی بر افزایش «قدرت نسبی» بازیگران، بازی رقابت گونه و برد - باخت و تقاضاهای سیاسی - امنیتی مبتنی بر تجدیدنظرطلبی است، بر توازن امنیت تأکید می‌کنند که در ماهیت تدافعی بوده و مبتنی بر افزایش «امنیت نسبی» بازیگران، بازی همکاری جویانه و برد - برد و نهایتاً پذیرش وضع موجود و تلاش در جهت تکمیل آن است.

در این وضعیت، مقامات ایرانی نیک واقفاند که رقابت‌های غیرسازنده، ایران هراسی (فوبیسم) و شیعه هراسی، افراط‌گری، توسعه نامتوازن و بی‌ثباتی‌های اجتماعی در سطح منطقه‌ای، ظهور قدرت‌های جدید، افزایش نفوذ و تعداد بازیگران خارجی در محیط امنیتی پیرامون ایران، رکود جهانی و بی‌ثباتی بازار انرژی در سطح بین‌المللی، تماماً متغیرهایی هستند که بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بسیار تأثیر می‌گذارد. حضور، همکاری‌ها و تعاملات امنیتی آمریکا و چین با کشورهای حوزه خلیج فارس سبب‌ساز گسترش رقابت‌های تسلیحاتی و تهدیدات بالقوه در این منطقه می‌گردد که برآیند بی‌چون و چرای چنین وضعیتی، کاهش و تهدید امنیت ملی ایران می‌شود. جمهوری اسلامی ایران برای رفع چنین تهدیداتی باید به دنبال امنیت یکپارچه و برقراری مجدد اقتدار خود در منطقه باشد. گزینه انزوا و انفعال و انجام تهدیداتی که بیشتر شباهت به کشمکش و منازعه دارد و نتیجه آن، باز گذاشتن دست بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی به مهار و کنترل استراتژیک ایران است، اشتباه‌ترین گزینه می‌باشد. برقراری مجدد اقتدار و برتری منطقه‌ای ایران نیز بدون نوعی تعامل با غرب و جلب اعتماد کشورهای همسایه دشوار است. امروز ماهیت نظام بین‌الملل این گونه اقتضا می‌کند که هر بازیگری برای دستیابی به امنیت بیشتر، باید تعاملی دو سویه و مؤثر با سایر واحدهای سیاسی و به ویژه قدرت‌های بزرگ داشته باشد.

مقامات ایرانی باید واقف گردند که نگاه چین به ایران یک نگاه نیمه استراتژیک است. به این معنی که این کشور به دنبال بهره‌برداری از فرصت‌های پیش آمده از اختلافات ایران و غرب است. این امر گویای این است که چین کشوری قابل اعتماد در همه زمینه‌ها نخواهد بود. ضمن این که تبدیل شدن چین به عنوان قدرتی همپای آمریکا، الزامات رفتاری در نظام بین‌الملل را بر این کشور تحمیل می‌نماید که مطمئناً متفاوت از رفتار کنونی‌اش خواهد بود. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند

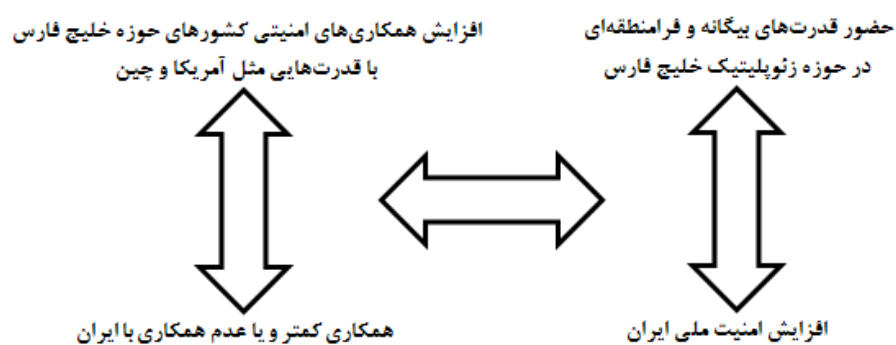
از طریق طراحی و اجرای سیاست خارجی مبتنی بر تنش زدایی، اعتمادسازی، چندجانبه‌گرایی، رفع سوء تفاهمات و سوءبرداشت‌های موجود با کشورهای غربی، زمینه را برای توسعه همکاری‌های همه جانبه و روابط سازنده برای تأمین نیازها و رشد و توسعه کشور فراهم سازد. جمهوری اسلامی ایران در وضعیت کنونی باید ضمن دفاع از منافع و مصالح ملی، از بروز تنش و خلل در روابط خود با کشورهای حوزه خلیج فارس پرهیز نماید.

همکاری امنیتی ایران و سایر کشورهای واقع در حوزه ژئوپلیتیکی خلیج فارس، زمینه مناسبی برای همسویی منافع کشورهای این منطقه مهم است. عرصه اقتصاد و تجارت یکی دیگر از عوامل همسویی منافع ایران و کشورهای منطقه است و رشد مبادلات تجاری و بازرگانی میان این کشورها، به خوبی می‌تواند نشان‌دهنده این امر باشد. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از پتانسیل‌های فوق در جهت بالا بردن حس همکاری و همزیستی مسالمت‌آمیز بهره‌برد و زمینه را برای همکاری‌های گسترده‌تر حتی در مسائل امنیتی فراهم سازد. به طور کلی برآیند چنین نگرشی از سوی جمهوری اسلامی ایران، افزایش امنیت ملی و بالا رفتن دستیابی به منافع ملی خواهد بود (شکل ۲).



شکل ۲: نقش همکاری‌های امنیتی ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس در افزایش امنیت ملی ایران

به طور کلی باید اذعان داشت، مسئله افزایش امنیت ملی ایران رابطه بسیار مستقیمی با حضور قدرت‌های بیگانه و فرامنطقه‌ای در حوزه ژئوپلیتیک خلیج فارس دارد. این موضوع بدین معنی است که افزایش همکاری‌های امنیتی کشورهای این حوزه با قدرت‌هایی مثل آمریکا و چین، این دسته از کشورها را به سوی همکاری کمتر و یا عدم همکاری با ایران سوق می‌دهد (شکل ۳).



شکل ۳: تأثیر همکاری‌های امنیتی کشورهای حوزه خلیج فارس با قدرت‌های فرامنطقه‌ای بر روابط امنیتی ایران و این کشورها

منابع

۱. ایکنبری، جی جان (۱۳۸۳)، تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۲. برزگر، کیهان (۱۳۸۸)، «سیاست خارجی ایران از منظر رئالیسم تهاجمی و تدافعی»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال اول، شماره ۱، صص ۱۵۳-۱۱۳.
۳. تائب، سعید (۱۳۸۴)، «چالش‌گران و متحدان بالقوه و بالفعل در راهبرد امنیت ملی آمریکا در قرن بیست و یکم»، در رضا داد درویش، کتاب آمریکا (۷) ویژه دکترین امنیت ملی آمریکا، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۴. جالینوسی، احمد (۱۳۸۵)، «تحولات راهبردی در منطقه خلیج فارس؛ رویکردی سیاسی-امنیتی»، دانش سیاسی، سال دوم، شماره ۳، صص ۵۸-۳۹.
۵. جعفری‌ولدانی، اصغر (۱۳۸۵)، «دیدگاه‌های نظری در مطالعات منطقه‌ای»، دوماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۲۴-۲۲۳، صص ۲۳۱-۲۲۲.
۶. جوف، جوزف (۱۳۸۳)، چالش با تاریخ و نظریه‌ها: ایالات متحده آمریکا، آخرین ابرقدرت باقیمانده؛ در تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
۷. جوکار، محمدصادق (۱۳۸۸)، «اعراب و معمای امنیت»، روزنامه تهران امروز، شماره ۱۹۷.
۸. چگینی‌زاده، غلامعلی (۱۳۸۶)، «چین در حال ظهور: سناریوهای محتمل»، پژوهش حقوق و سیاست، سال نهم، شماره ۲۳، صص ۵۴-۱۷.
۹. حیدری، محمد و حمیدرضا محمدی (۱۳۸۶)، «تحولات ژئوپلیتیکی دهه پایانی قرن بیستم و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال سوم، شماره ۲، صص ۱۱۵-۹۱.
۱۰. دوژرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۸)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، چاپ پنجم، تهران: انتشارات قومس.
۱۱. رضایی، مهدی (۱۳۸۲)، «حضور نظامی ایالات متحده در عراق پس از جنگ»، کتاب آمریکا (۲) ویژه سیاست‌های امنیتی ایالات متحده در عراق، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، صص ۱۵۷-۱۲۵.
۱۲. شفیع، نوذر و یونس کمائی‌زاده (۱۳۸۹)، «تبیین روابط چین و آمریکا در برابر سازمان همکاری شانگهای، بر اساس نظریه موازنه قوای نرم»، مطالعات اوراسیای مرکزی، سال سوم، شماره ۷، صص ۷۷-۵۱.

۱۳. کاپیلا، سوبه‌هاش. «مواجهه آمریکا با مثلث راهبردی چین- پاکستان- عربستان»، ۱۳۹۰، قابل دسترسی در: <http://southasia.blogfa.com/post-151.aspx>
۱۴. قهرمان‌پور، رحمان (۱۳۸۲)، «استراتژی آمریکا در خاورمیانه و روند یکجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل»، کتاب آمریکا (۱) ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، صص ۴۲-۱۱.
۱۵. لطفیان، سعیده (۱۳۹۰)، «پندار از تهدید و سیاست‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره اول، صص ۲۰۷-۱۷۵.
۱۶. متقی، ابراهیم (۱۳۸۹)، «معضل امنیتی و نظریه‌های متعارض امنیت سازی در خلیج فارس»، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، شماره ۱، صص ۲۷۸-۲۵۹.
۱۷. مرشایمر، جان (۱۳۸۹)، تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۸. مظاهری، محمدمهدی (۱۳۸۸)، «تبیین رقابتهای چین و ایالات متحده آمریکا در چارچوب نظریه چرخه قدرت»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌الملل، سال اول، شماره دوم، صص ۹۴-۷۹.
۱۹. واعظی، محمود (۱۳۸۹ الف)، «دیپلماسی انرژی ایران و قدرت‌های بزرگ»، در محمود واعظی، نفت و سیاست خارجی، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
۲۰. _____ (۱۳۸۹ ب)، «نقش قدرت‌های بزرگ در منطقه خلیج فارس و چالش‌های هژمونی آمریکا»، فصلنامه روابط خارجی، سال دوم، شماره ۶، صص ۴۷-۷.
۲۱. یونسین، مجید (۱۳۸۴)، «روابط تجاری شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه اروپا: دو سوی یک معامله»، کتاب خاورمیانه ۴، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
22. Barzegar, Kayhan. (2010), "Balance of Power in the Persian Gulf: An Iranian View," Middle East Policy, Vol. 17, Issue. 3, pp. 74-87.
23. Bingbing, Wu. (2011), "Strategy and Politics in the Gulf as Seen From China," In: Bryce Wakefield and Susan L. Levenstein, CHINA AND THE PERSIAN GULF: Implications for the United States, Washington, D.C: Woodrow Wilson International Center for Scholars, pp. 10-26.
24. Daojiong, Zha. (2006), "China's Energy Security: Domestic and International Issues," Survival, Vol. 48, No. 1, pp. 179-190.
25. Doran, Charles. (1989), "Systemic Disequillibira Foreign Policy Role and the Power Cycle," Journal of Conflict Resolution, Vol. 33, No. 3, pp. 371-401.
26. Graver, John W. (2011), "Is China Playing a Dual Game in Iran?," The Washington Quarterly, Vol. 34, No.1, pp. 75-88.

27. Hart, Andrew F. & Bruce D. Jones. (2010), "How Do Rising Powers Rise?", *Survival*, Vol. 52, No. 6, pp. 63-88.
28. Hurrell, Andrew. (2006), "Hegemony, liberalism and global order: what space for would-be great powers?", *International Affairs*, Vol. 82, No. 1, pp. 1-19.
29. Johnston, Alastair Iain, (2003), "Is China a Status Quo Power?", *International Security*, Vol. 27, No.4.
30. Kemp, Geoffrey. (2010), *The East Moves West: India, China, and Asia's Growing Presence in the Middle East*, Washington D.C: Brookings institution press.
31. Kissinger, Henry, (2011), *On China*, New York: The Penguin Press.
32. Medeiros, Evan S., (2009) *China's International Behavior: Activism, Opportunism, and Diversification*, Santa Monica, Calif: Rand Corporation.
33. Najj, Saeid and Jayum A. Jawan. (2011a), "Role of the Persian Gulf's Oil in the US Geopolitical Codes during the Cold War Geopolitical Order," *International Journal of Humanities and Social Science*, Vol. 1, No. 5, pp. 206-220.
34. ----- . (2011b), "The US Geopolitical Codes and Its Influences on the US-Iran Relations: The Case of George W. Bush's Presidency," *Journal of Politics and Law*, Vol. 4, No. 1, pp. 231-241.
35. Sajedi, Amir. (2009), "Geopolitics of The Persian Gulf Security: Iran and the United States", *IPRI Journal*, Vol. IX, No. 2, pp. 77-89.
36. <http://strategicreview.org/1389/10/09/%DA>